

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاه والسلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم اجمعين

کلام در این است که آیا صغیر ممیز چنانچه واجد شرایط باشد میتواند قضاوت کند؟

یک وجه برای این که بتوان قضاوت او راصحیح دانست بیان شد و آن این که بود به عمومات و اطلاقات در ادله جعل برای تسویغ قضای او تمسک کنیم.

از جمله این عمومات استناد به مقبوله عمر بن حنظله است:

متن:

عن عمر بن حنظله: قال سألت أبا عبد الله (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان أو إلى القضاء أيحل ذلك؟

قال: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ، فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ، فَإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سُحْتًا وَ إِن كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ؛ لَأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ، قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَان؟

قال: يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُم مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا... فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا. فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّدُّ عَلَيْنَا الرَّدُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ

این حدیث مضمونا حاکی از این است که: عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق (ع) درباره دو نفر از اصحاب خودمان (یعنی شیعه) که در مورد قرض یا میراث نزاعی داشتند، و به قضات حکومت برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟

فرمودند: هر که در مورد دعوایی چه حق یا دعاوی ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت (یعنی قدرت حاکمه ناروا) مراجعه کرده است؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی طاغوت و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ .

راوی می‌گوید: پرسیدم چه باید بکنند؟

فرمود: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده، و در حلال و حرام ما نظر نموده، شده و احکام و قوانین ما را شناخته است ... بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام. پس آنگاه که به حکم ما حکم نمود و آن را نپذیرفت بدرستی حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده و کسی ما را رد کند به خدا را رد کرده و این در حد شرک به خداوند است.

استناد به حدیث:

حدیث شریف را شیخ محدث (ره) در وسائل الشیعه جلد 7 صفحه 31 ابواب صفات قاضی باب 1 حدیث 4 نقل کرده است.

نکته: شیخ حر عاملی (ره) اصول روایی شیعه را تجمیع کرده و وسائل الشیعه خودش یک کتاب روایی مستقلی نیست، یعنی روایت‌های اصول اربعه (کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب الاحکام، استبصار فیما اختلف من الاخبار) را تجمیع کرده و بعد آنها را تبویب کرده است. لذا اگر روایتی را در وسائل الشیعه ملاحظه کردید برای استناد به آن روایت باید به مأخذ آن روایت در کتب اربعه نیز توجه کنید چون گاهی وسائل الشیعه تقطیع میکند یعنی بخشی از روایت را می‌آورد و دنباله آن را نمی‌آورد و شما به دنباله روایت توجه نمی‌کنید لذا مراجعه به وسائل الشیعه بعضاً کفایت از مراجعه به منابعی که اصل حدیث است (اصول اربعه) نمی‌کند.

این روایت در منابع زیر آمده است:

- 1- کافی جلد 7 صفحه 412
- 2- تهذيب جلد 6 صفحه 218 حديث 514
- 3- من لا يحضره الفقيه جلد 3 صفحه 5

سند روايت:

جناب محمد بن يعقوب (مرحوم كليني) عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن داوود بن الحصين عن عمر بن حنظله عن ابي عبد الله عليه السلام.

سلسله سند حديث بايد از چند جهت مورد مذاقه قرار گيرد:

- 1- حديث بايد معنعن باشد: يعنى وسائط از حيث تاريخى و زمانى درست چيده شده باشند يعنى در آن سقط نباشد مثلاً اگر از زمان مرحوم كلينى تا زمان امام صادق عليه السلام 100 سال است كه اگر اين وسط ناقل ذكر نشده باشد، حديث مرسل است.

مرسل بر دو گونه است:

الف) مرسل به حذف واسطه: بعضى از رواه آن ذكر نشده باشد.

ب) مرسل به ابهام واسطه: مثلاً گفته عن رجلٍ و نام او را ذكر نكرده است.

- 2- رواه بايد شرايط راوى را داشته باشند: كه اگر نباشد اعتبار راوى ضعيف است  
الف) بايد ثقه باشد

ب) امامى و غير واقفى باشد

ج) ذمى در كتب روايى عليه او نيامده باشد مثل: مدلس، كذاب، وضاع، جعّال و... با توجه به اين مقدمه

نسبت به اعتبار مقبوله عمر بن حنظله چند قول است:

- 1- بعضى آنرا ضعيف مى دانند
- 2- بعضى آنرا حسن كالموثق مى دانند
- 3- بعضى آنرا موثق ميدانند

#### 4- بعضی آنرا صحیحه میدانند

البته از این حدیث نوعاً تعبیر به مقبوله میشود یعنی به جهات جابره ای که در بین است نتیجتاً به آن اعتبار داده اند نه این که صحیحه یا موثق باشد

بحث از سند حدیث و دلیل اختلاف نظر در اعتبار سند حدیث:

محمد بن یحیی و محمد بن الحسین:

در کتب رجال ما هر دو ثقه هستند و هیچ اختلافی در آن نیست

محمد بن عیسی:

بعضی از احادیث مشتمل بر نام یک راوی است که در بین اصحاب آن امامی که راوی از او روایت نقل میکند تشابه اسمی وجود دارد. که از جمله آن محمد بن عیسی است که ما در عهد امام صادق علیه السلام دو محمد بن عیسی داشتیم حال اگر هر دو ثقه بودند دعوایی نبود اما اگر یکی از آنها ثقه و دیگری غیر ثقه یا مجهول باشد که اگر به قرائن توانستیم بفهمیم که کدام ثقه است مشکلی نیست اما اگر نتوانیم بفهمیم به دلیل وجود احتمال، روایت ضعیف است.

محمد بن عیسی مردد است بین:

1- محمد بن عیسی الاشعری: فهو ثقه (رجال نجاشی، علامه در خلاصه، شهید ثانی که نجاشی اشاره به وثاقت کرده اند و شهید تصریح به وثاقت وی کرده است).

2- محمد بن عیسی بن عبید یقطین: ابن ولید در این مورد ابن یقطین را تضعیف کرده و به تبع ابن ولید شیخ صدوق، شیخ طوسی و محقق حلی او را تضعیف کرده اند.

در مقابل مرحوم کشی، نجاشی، علامه حلی و علامه مجلسی وثاقت او را تایید کرده اند.

حال تکلیف چیست؟ باید علت تضعیف مشخص شود. گاهی راوی به دلایل زیر تضعیف میشود: جعّال، مدّلس (یعنی در متن حدیث کم یا زیاد میکند)، کذاب، لیس بضابط (یعنی آدم خوبی است اما چیزی را که میشوند نمیتواند همانطور که شنیده نقل کند، مثلاً رواه دیگر با خصوصیات ذکر کرده اند ولی نقل ایشان خصوصیات را بیان نکرده است)، روایات این راوی دارای اضطراب است (یعنی صدر و ذیل آن با هم هماهنگ نیست)، امامی

نبودن، واقفی بودن، غالی بودن، زیدی بودن. اما گاهی منشأ تضعیف هیچکدام از این موارد نیست و یک تضعیف مبنایی است.

در اعصار گذشته که مشایخ اجازه ای صاحب کتاب روایی بودند مثل جناب یونس که شاگردان آنها از ایشان اجازه نقل روایت می‌گرفتند و استاد به شاگردانی که بتوانند روایت را بخوانند و بفهمند اجازه نقل روایت میدادند. که در اینجا 2 شرط وجود دارد:

راوی که روایتی را از کتاب شیخ اجازه خودش روایت میکند باید اولاً اجازه داشته باشد و ثانیاً شیخ به کسی حق دارد اجازه دهد که تمام کتاب خود را بر او خوانده باشد و شاگرد هم آن را فهمیده باشد که در غیر این دو صورت شخص اجازه نقل روایت ندارد.

در مانحن فیه، ابن ولید، محمد بن عیسی را (در فرضی که محمد بن عیسی بن یقطين باشد) به این دلیل تضعیف کرده است که چون زمانی که یونس بن عبد الرحمان از دنیا رفته ایشان کودک بودند و امکان نداشته که جناب یونس تمام این کتاب را بر این شاگرد قرائت کرده باشد و این شاگرد هم تمام آن را فهمیده باشد.

اشکال: اولاً ما این مبنا را که اگر شاگردی در زمان شاگردی خودش معنی یک روایت را نفهمیده باشد آیا 20 سال دیگر هم نتواند روایت را بفهمد و نقل کند را قبول نداریم پس وقتی ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم که جناب شیخ صدوق، شیخ طوسی، محقق حلی مبنای ابن ولید را قبول کرده اند و تضعیف کرده اند و این منافات با وثاقت ندارد. به عبارت دیگر اینجا اختلاف مبنایی است نه بنایی.

از طرف مقابل شخصیت هایی مثل مرحوم کشی، مرحوم نجاشی، علامه حلی و علامه مجلسی (ره) توثیق کرده اند و میگویند هذا الرجل ثقة یعنی از حیث جلال و کذاب و مدلس و مضطرب نبودن و ضابط بودن بر این راوی اشکال نگرفته اند

لذا به نظر میرسد که مبنای جناب ابن ولید بعدها مورد پذیرش قرار نگرفته است پس این موضوع نمیتواند دلیل تضعیف راوی باشد. و وقتی گفتیم این راوی ثقة است، مقبوله به دلیل محمد بن عیسی تضعیف نمیشود چون اگر محمد بن عیسی الاشعری باشد که بلا خلاف ثقة است و اگر محمد بن عیسی بن عبید یقطين هم باشد با بیاناتی که عرض شد ثقة است

داوود بن الحصین:

نجاشی ایشان را توثیق کرده است (رجال نجاشی صفحه 151 شماره 421)

شیخ طوسی در عداد اصحاب امام کاظم علیه السلام میفرمایند: داوود بن الحصین الاسدی واقفی (رجال صفحه 190)

واقفیه فرقه های مختلفی هستند از جمله: 1- کسانی که جناب اسماعیل بن جعفر را امام زمان و غائب میدانند (هفت امامی) 2- کسانی که بر امامت امام کاظم علیه السلام توقف کردند و امام رضا علیه السلام را به عنوان امام قبول ندارند. (خصوصیتی که امام هشتم علیه السلام را دارند این است که کسانی که امام رضا علیه السلام قبول دارند اثنی عشری هستند و ما بعد از ایشان واقفی نداریم).

علامه حلی هم در خلاصه میفرماید الاقوی عندی التوقف فی روایتی یعنی به روایت عمل نمیکنم و فی الجملة روایت را ضعیف میدانم و منشا نظر علامه کلام شیخ طوسی است که ایشان را واقفی دانسته است پس ما باید تقابل بین نظر شیخ طوسی و نجاشی را حل کنیم .

با توجه به این که واقفی بودن به معنای عدم وثاقت راوی نیست و واقفی غیر از جعال و کذاب و مدلس و ... است. ضمن این که روایاتی که نقل کرده و هنوز واقفی نبوده به چه دلیل از صحت و اعتبار خارج است. لذا به نظر میرسد صرف واقفی بودن منافاتی با ثقه بودن ندارد و داوود بن حصین را ثقه میدانیم.

وضعیت عمر بن حنظله را جلسه بعد بررسی میکنیم.

## والحمد لله رب العالمین

مقرر: سید حسن استاد